

# میلیون ها سال نوری!

حسین شیخ الاسلامی



کتاب ماه کودک و نوجوان / آذر ۱۳۸۳

۱۰۴

سیاست‌گذاری و حتی واژه تناقض، دچار مشکل نمی‌شد. پس از این مقدمه، به موضوع مورد بحث، یعنی مخاطب‌شناسی باز می‌گردیم. همان گونه که گفتیم، قصد دارم مبنای بحث را بر حرف سیدآبادی بگذارم تا بحث‌مان پیش برود و دچار دور باطل نشود. سیدآبادی در این مقاله، با لحنی صادقانه و پیراسته و ستودنی، منظور خود را از مخاطب‌شناسی مشخص می‌کند و سؤالی را که از وی در باب چیستی مخاطب‌شناسی پرسیده‌ام، پاسخ می‌دهد. او می‌گوید:

«اساسی‌ترین پرسش در بحث ما این است که «مخاطب‌شناسی» چیست؟ و بعد این که آیا مخاطب‌شناسی یک چیز است؟ بحثی که شیخ‌الاسلامی گشوده، مستلزم پذیرفتن این گزاره است که «مخاطب‌شناسی یک چیز است».

مهم‌ترین نشانه پیشرفت بحث، توجه سیدآبادی به همین نکته است و این که اختلاف میان من و او، اختلافی مبنایی نیست. باید اعتراف کنم که پیش از خواندن جوابیه آخر سیدآبادی، خود به این نکته توجه نکرده بودم که ممکن است سیدآبادی، چند نوع مخاطب‌شناسی را از هم جدا سازد و اساساً شاید او از مخاطب‌شناسی، چونان یک حوزه واحد سخن نگوید. سیدآبادی پس از بیان این نکته، تعریف خود را از مخاطب‌شناسی ارائه و سپس ادامه می‌دهد:

«سه مفهوم در این تعریف وجود دارد. دوماً با تنوع در معنی رویه‌رو هستیم: مخاطب، متن و واکنش...»

امحای آن است. به هر حال، دیگر در این باب سخن نخواهم گفت. همین طور در باب جایگاه ماهوی، تحول تاریخی منتقدان، مبهم و نامدین بودن مفهوم کودک و نوجوان، نیت مؤلف و...»

اما موضوع مخاطب‌شناسی، هنوز برای من و او بحثی جدی و قابل ادامه یافتن است و در ادامه، نشان خواهم داد که سیدآبادی، در مقاله اخیرش، یک قدم به جلو رفته است. بنابراین، از این پس این گفت و گوی مکتوب، اگر سیدآبادی تمایل داشته باشد، فقط به بحث مخاطب‌شناسی محدود می‌شود و من بحث را در این مختصر، دقیقاً از همان جایی شروع می‌کنم که سیدآبادی بر آن صحنه گذاشته و ادامه بحث را بر مبنای تعریف او از مخاطب‌شناسی، پی‌ریزی خواهم کرد. و سرانجام، می‌خواهم از سیاره‌ام یک نکته را فریاد بزنم: غیر از جاهایی که خودم تصریح می‌کنم، باقی واژه‌های استفاده شده در این متن، معنایی مطابق با معنای موجود در لغت‌نامه دهخدا دارند. همانطور که «جایگاه ماهوی» و «نیت مؤلف چنین معنایی داشتند. بنابراین، من واژه‌واژه این متن، غیر از واژه‌هایی که خود تعریف‌شان می‌کنم یا تعریف‌شان را موقوف به یک متن مرجع می‌سازم، مستند به لغت‌نامه دهخدا هستند و سیدآبادی هر گاه با معنای هر یک از اصطلاحات مشکل داشته می‌تواند به آن کتاب شریف رجوع کند. چرا که اگر پیش از این نیز این کار را انجام می‌داد، دیگر در باب اصطلاحاتی از قبیل جایگاه ماهوی، مشروعیت،

پیش از آغاز بحث نظری، می‌خواهم حس خود را از خواندن جوابیه سوم سیدآبادی (در هنوز بر همان پاشنه می‌چرخد) بیان کنم. از منظر، شاید حق با او باشد. ما از دو جهان متفاوت و از دو گیتی و سیاره با فاصله میلیون‌ها سال نوری با هم سخن می‌گوییم و زیست - جهان‌مان با هم متفاوت است. در سیاره او، واژه‌های خاصی از قبیل «من»، «مشروعیت» و «قطعیت» و «حکم» که در نوشته‌های من به کار رفته، نشان دهنده محکومیت نگارنده و در سیاره من نیز شتاب زدگی، جویده جویده نوشتن و لحن قاطع و شاید آزار دهنده داشتن، فضیلت محسوب می‌شود. به هر حال، سیاره‌های ما از هم دور است. گفته‌های من که به گوش او می‌رسد، بالکل تغییر معنا می‌دهد و شاید نوشته‌های او برای من نیز همانطور باشد. به همین دلیل، باید از این به بعد، پیراسته‌تر سخن بگویم و موضوع صحبت را محدودتر کنیم تا شاید بتوانیم منظور همدیگر را بفهمیم!

به نظر می‌رسد که بحث، از چندمسیر به پایان خط رسیده باشد. از جمله راجع به سلسله مقالات که هر دو حرف‌های مان را زده‌ایم و در باب مشروعیت که سیدآبادی انگار حاضر به پذیرش چنین چیزی نیست و مرا که به وجود مشروعیت گزاره در هر گفتمان اعتقاد دارم، به علت اعتقاد به این ویژگی و نه تأیید آن، موافق با سانسور - این واژه ممنوع در گفتمان مسلط امروز - می‌داند و فکر می‌کند انکار واقعیت، نخستین قدم در راه

مخاطب مفهومی متغیر است... متن هم ویژگی‌های ساختاری متفاوتی دارد... واکنش‌های مخاطب نیز... به شرایط دیگر بستگی دارد.»

سیدآبادی سپس با بیان متغیر بودن تمام مفاهیم موجود در این تعریف، چند اصلی را که پیش از این نیز بیان کرده بود، بازگو می‌کند: شناخت واقعی و متناسب از مخاطب، مخاطب‌شناسی هر متن خاص به صورت جداگانه و ثابت بودن مفهوم مخاطب.

او پیش از پایان بحث، نکته مهم دیگری را نیز بیان می‌کند: «مطالعات مخاطب‌شناسانه، می‌توانند به طبقه‌بندی‌هایی برسند و اصول و قواعدی را از واکنش‌ها و رفتارهای مخاطبان استخراج کنند. این اصول و قواعد می‌توانند به ما توانایی پیش‌بینی واکنش‌ها و رفتار مخاطبان را بدهند. به عبارت دیگر، فرض بحث این است که واکنش‌ها و رفتارهای مخاطبان نسبت به یک متن، دارای قانونمندی‌هایی است... در چنین حیطه‌ای دستیابی به این قانونمندی‌ها از یک سو دشوار است و از سوی دیگر، تابع شرایط و در نتیجه تغییرپذیر. مخاطب‌شناسی محدود به تاریخ و جغرافیای خاص است و به همین دلیل گزاره‌های آن اغلب شرطی است و همراه با اگرهای بسیار؛ آن هم در حوزه‌ای محدود.»

این خلاصه گفته‌های سیدآبادی در باب مخاطب‌شناسی، در نوشته اخیرش است و هم چنین نشانه پیشرفت بحث و فراهم آمدن پایه‌ای برای پیشروی. ما بی‌توجه به بخش‌های دیگر مقاله که دیگر جای گفت و گو ندارد، همین تعریف و ویژگی‌ها را پایه قرار می‌دهیم و این هدف را دنبال می‌کنیم که نشان دهیم: آن چه وی در باب مخاطب‌شناسی گفته، مستلزم انکار این حوزه، چونان حوزه‌ای واحد و علمی نیست.

سیدآبادی، همان گونه که از وی نقل قول کردیم، به دلیل آن که مفاهیم موجود در تعریف مخاطب‌شناسی، یعنی مخاطب، متن و واکنش، به زعم وی، معانی متفاوت و از منظر من مصادیق متفاوت دارد، نتیجه می‌گیرد که ما نمی‌توانیم ادعای شناخت کامل، یگانه و برای همیشه و همه جایی از مخاطب داشته باشیم. این حرف، حرف کاملاً درست و صادقی است. صادقانه می‌گویم که هیچ اعتراضی به این استنتاج ندارم، اما آیا این به عنوان انکار حوزه‌ای واحد، تحت عنوان مخاطب‌شناسی تلقی می‌شود؟ به گمان من خیر. زیرا عیناً همین شرایطی که مخاطب‌شناسی دارد، جامعه‌شناسی یا اصلاً تمام علوم انسانی دیگر نیز دارند.

تغییرپذیری مخاطب در مخاطب‌شناسی، بیش از تغییرپذیری جوامع مختلف در جامعه‌شناسی نیست. وابستگی مخاطب به شرایط زمانی، مکانی (جغرافیایی، تاریخی) ندارد. پس چرا جامعه‌شناسی را یکی از علوم انسانی (Human science) دانسته‌اند؟ آیا از منظر سیدآبادی، ما باید از «جامعه‌شناسی‌ها» سخن بگوییم؟ آیا باید جامعه‌شناس‌ها را به دلیل آن که اصولی کلی، اگر چه مناقشه‌پذیر یا طراحی کرده‌اند، مورد سرزنش قرار دهیم؟ آیا تمام شاخه‌های علوم

انسانی، شرایطی مشابه مخاطب‌شناسی ندارند؟ فرق مخاطب‌شناسی با دیگر علوم انسانی چیست که می‌توان کسی را جامعه‌شناس دانست یا روان‌شناس یا متخصص ارتباطات، اما نه مخاطب‌شناس؟ این سؤال من از سیدآبادی است.

خود سیدآبادی هم اذعان کرده که قانونمندی‌هایی در باب واکنش مخاطب به متن وجود دارد، اما این قانونمندی‌ها را به دلیل آن که استنتاج‌شان دشوار و وابسته به شرایط زمانی، مکانی است، متغیر دانسته. این‌جا نیز مشکل دیگری رخ می‌نماید: آیا دستیابی به قوانین جامعه‌شناختی دشوارتر است یا دستیابی به قانون‌های مخاطب‌شناختی؟ می‌دانیم که قوانین جامعه‌شناختی نیز مناقشه‌پذیرند، اما آیا این دلیل می‌شود که جامعه‌شناسی را قابل تجزیه به «جامعه‌شناسی‌ها» بدانیم؟ آیا غیر از این است که وقتی قانونی در جامعه‌شناسی استنتاج می‌شود، تا وقتی صحتش به وسیله تجربه انکار نشود و در صورتی که قانون مذکور منتج از تجربه باشد، صحیح دانسته می‌شود؟ این حرف سیدآبادی صد در صد درست است که در علوم انسانی، از جمله مخاطب‌شناسی، قوانین خدشه‌پذیرتر از علوم تجربی هستند، اما همان طور که خود سیدآبادی خاطر نشان کرده، هم در جامعه‌شناسی، هم در مخاطب‌شناسی و هم در دیگر شاخه‌های علوم انسانی، اعتقادی به قانونمند بودن رفتارهای انسانی وجود دارد که شالوده تشکیل این علوم است. البته، امروزه همه متفقند که دستیابی به این اصول، به علت پیچیده بودن رفتار انسانی، تقریباً غیرممکن است، اما این باعث نشده که از گام زدن در مسیر وصول به این داده‌ها ناامید شوند. اگر سیدآبادی این گام زدن را ناپسند بشمارد، مخاطب‌شناسی را همراه با دیگر شاخه‌های علوم انسانی، به چالش کشیده است و بحث بسیار فراتر از حوزه‌ای می‌رود که اکنون در آن جریان دارد.

این قانونمندی‌ها چیستند؟ باز هم می‌خواهم توجه سیدآبادی را به همان مثال «حسین و سرماخوردنش» جلب کنم. آیا این قانونمندی، در سطح تک تک ابژه‌ها استنتاج می‌شود یا از مجموعه‌ای از ابژه‌ها یعنی آیا قانونی که سیدآبادی در مخاطب‌شناسی مطرح می‌کند، منتج از مجموعه گروه‌های مختلفی است که مخاطب قرار گرفته‌اند و یا از یک گروه از مخاطبان؟ اگر گزاره دوم را بپذیریم، اطلاق عنوان قانون چندان بر آن پسندیده نیست؛ چون آن چه قانون نامیده می‌شود، معمولاً حوزه گسترده‌تری از یک ابژه دارد. ضمن این که اگر فرض کنیم قانونمندی‌های سیدآبادی، منتج از یک ابژه مخاطب‌شناسی است، عملاً او گفته پیشینیش را تکرار کرده است. البته، درک من از این قانونمندی‌ها و گفته سیدآبادی، این است که منظور او از قانونمندی‌ها، قانونمندی‌هایی است که از گروه قابل توجهی از مخاطبان منتج شده باشد. اگر این شق دوم را فرض بگیریم، آن گاه دیگر به سادگی نمی‌توان گفت که با تغییر شرایط زمانی، مکانی، این قانونمندی‌ها نیز تغییر خواهند کرد.

پس این‌جا ما با یک دوراهی مواجهیم:

الف) یا قانونمندی‌های مذکور را از یک ابژه منتج شده است در این صورت، با تغییر شرایط ابژه، قانون نیز عوض می‌شود؛ یعنی هر گاه ابژه ما تغییر شرایط دهد (مثلاً حسین واکسن آنفلوآنزا بزند)، قانون نیز عوض می‌شود (به این صورت که چون حسین واکسن زده است، دیگر با قدم زدن در هوای سرد، سرما نمی‌خورد). معمولاً در زبان متعارف، به چنین گزاره‌ای قانون نمی‌گویند. بدین علت که بسیار نامطمئن است و کاربردی جز در مورد همان ابژه خاص ندارد.

ب) یا قانونمندی‌هایی که سیدآبادی به وجود آن‌ها اذعان دارد، از چند ابژه منتج شده است (مطابق با مثال، علم پزشکی می‌داند که اگر کسی، نشانه‌های مشخصی از قبیل عطسه، تب و سردرد و گلودرد داشته باشد، مبتلا به مرض سرماخوردگی شده است و باز هم احتمالاً با مصرف داروهایی مشخص و استراحتی مختصر، بهبود می‌یابد). درست است که قانون دوم، از درصد کم‌تری از احتمال برخوردار و ظاهراً نامطمئن‌تر از گزاره اول است، اما پایداری بیشتری دارد و کاربرد بیشتری نیز برایش متصور است. در واقع، گزاره دوم اگرچه می‌تواند تغییر کند و براساس تجربه و شرایط ابژه، متحول شود (در مورد این مثال خاص، مثلاً ممکن است ژن سرماخوردگی شناسایی شود و از طریق اصلاح ژنتیک، سرماخوردگی ریشه کن شود). اما تا وقتی این اتفاق نیفتاده، این قانون صادق فرض می‌شود و مبنای عمل قرار می‌گیرد و رفتاری که براساس این گزاره انجام شود، رفتار علمی نامیده می‌شود.

اگر از این دوراهی، فرض کنیم که سیدآبادی به راه اول اعتقاد داشته باشد، آن گاه عملاً صحبت از قانونمندی، بیهوده است. قانونی که تنها در مورد یک ابژه صدق کند، اصلاً قانون نامیده نمی‌شود. اگر هم او از راه دوم در حیطه مخاطب‌شناسی پیش برود، آن گاه عملاً به امکان ایجاد حوزه‌ای علمی، تحت عنوان مخاطب‌شناسی حکم داده است؛ حوزه‌ای که نه متغیرتر دیگر شاخه‌های علوم انسانی است، نه چند باره‌تر و نه ویژگی متمایز دیگری دارد.

پس خلاف نظر سیدآبادی، از این نظر می‌توان راجع به وجود حیطه‌ای علمی، تحت عنوان مخاطب‌شناسی صحبت کرد، اما مناسباتش با روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و متن‌شناسی (یا نقد و نظریه ادبی) و استقلالش از آن‌ها بحث و اشکال دیگری است که اگر بخواهیم آن را ادامه دهیم، مقاله گسترده می‌شود و این به معنای از دست رفتن گفت و گو است.

پیشرفت این گفت و گو، مستلزم محدود کردن موضوعات گفت و گو است. می‌شد راجع به بنبند اشکالاتی که سیدآبادی به من گرفته است، صحبت کرد، اما از یاد نبرده‌ام که ما میلیون‌ها سال نوری از هم فاصله داریم. بنابراین ترجیح می‌دهم از نظر سیدآبادی راجع به همین یک نکته آگاه شوم و بحث‌های دیگر را به ملاقات‌های حضوری یا گفت و گوهای مکتوب دیگر موکول کنم.